



درس تفسیر سوره مبارکه نوح جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱) قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲) أَنْ عِبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَاتَّعِظُوا (۳) يَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴) قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا (۵) فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (۶) وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (۷) ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا (۸) ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا (۹) فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (۱۰) يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (۱۱) وَ يُمَدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (۱۲) مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (۱۳) وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (۱۴) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (۱۵) وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (۱۶)﴾

سوره مبارکه «نوح» که در مکه نازل شد و اولین پیغمبر از انبیای الهی (علیهم السلام) است که قرآن مبسوطاً جریان اینها را ذکر می‌کند؛ البته بین حضرت نوح و حضرت آدم (سلام الله علیهم اجمعین) حتماً انبیایی بودند، راهنمایانی بودند، ممکن نیست جمعیتی در جایی زندگی بکنند و رهبر الهی نداشته باشند، چون قرآن بیان این است: ﴿إِنْ مِنْ

أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ^۱؛ منتها کسی که کتاب داشته باشد، شریعت داشته باشد از آنها قرآن کریم با این عظمت یاد می‌کند.

فرمود ما نوح را فرستادیم، گفتیم اِنذار بکن! نه یعنی فقط اِنذار بکن، تبشیر هم داشته باش و نوح (سلام الله علیه) هم منذر بود و هم مبشّر. اِنذارش در بخش‌های اوّلی است، تبشیرش در بخش‌های ثانوی است که فرمود: ﴿يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا﴾، دنیا دارید، آخرت دارید، رفاه دارید، مسائل دنیایی شما تأمین است، آبروی دنیایی شما تأمین است، آبروی آخرتی شما تأمین است، این ﴿يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا﴾، ﴿يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ﴾، ﴿يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾، اینها تبشیر است، پس منحصر در اِنذار نیست. اینکه در بحث دیروز از بحث آیات پایانی سوره مبارکه «نساء» که فرمود: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾^۲، همین است.

مطلب دیگر این است که اینکه گفته شد، اینکه روایت یا آیه نیست که موعظه؛ «الْكَلَامُ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْقَلْبِ وَقَعَ عَلَى الْقَلْبِ»^۳ البته غالبی است. اگر قلب، قلب مستعدی باشد «دخل في القلب»؛ اما اگر قلب مستعد نباشد، می‌بینید سالیان متمادی وجود مبارک نوح اینها را در روز، در شب، در سرّ، در علن، در این مواضع چهارگانه دعوت کرد و هیچ اثر نکرد، پس موعظه گاهی «خرج من القلب» هست؛ ولی «و لا يدخل في القلب». عمده آن قلب پذیرا و متّعظ باید باشد تا حرف اثر کند. همه انبیا (علیهم السلام) همین‌طور بودند؛ منتها نوح (سلام الله علیه) در درازمدت با همه مشکلاتی که تحمّل کرد، فرمود شب گفتم، روز گفتم، جلسات سرّی تشکیل دادیم، جلسات علنی تشکیل دادیم، از

۱. سوره فاطر، آیه ۲۴.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۳. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۵۳.

این راه گفتیم: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾ هیچ اثر نکرد. پس گاهی موعظه «خرج من القلب» هست؛ ولی «دخل في القلب» نیست. اگر قلب آماده و مستعد باشد، اثر می‌گذارد.

مطلب بعدی آن است که تعبیر به قوم کردن؛ یعنی تعبیر عاطفی است؛ مثل اینکه تعبیر برادر کردن، ﴿أَخَاهُمْ هُودًا﴾^۴ گاهی برادر قبیله‌ای بودند، گاهی فقط برادر انسانی بودند. وجود مبارک نوح آمده تعلیم کتاب و حکمت را با تزکیه شروع کرده است. درباره اسلام آمد: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۵ درباره انبیای دیگر هم همین‌طور است؛ منتها مصداق تعلیم کتاب و حکمت را ذکر می‌کنند. برهان اقامه می‌کند که این نظام محیرالعقول که خودساخته نیست، غیر از ذات اقدس الهی احدی او را نیافرید. این تابلویی که چند روز قبل ترسیم شد، این تابلوی همه انبیاست. حفظ این تابلو کار آسانی است، سخت نیست؛ یعنی این پنج، شش تا آیه تابلوی این نظام است. اولین تابلو این است که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۶ حفظ این مثل این تسبیحات اربعه برای ما کارآمد است؛ یعنی ما بخواهیم تابلوی عالم را ترسیم کنیم، ذات اقدس الهی در قرآن کریم در پنج، شش آیه این عالم را با این تابلو ترسیم کرد. اوّلش ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ یعنی «کلّ ما صدق علیه أنه شيءٌ فهو مخلوق الله تعالى».

دوم اینکه ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾^۷ اوّلی «کان تامه» است، دومی «کان ناقصه». اوّلی این است که هر چه مصداق شیء است، مخلوق خداست. دوم اینکه هر چه خدا آفرید، به زیباترین وجه آفرید! هیچ نقصی در آن نیست. سوم آیه سوره مبارکه «طه» است که تفسیر این آیه دوم است؛ زیبا کرد یعنی چه؟ یعنی قشنگ کرد؟ ما که می‌گوییم علم زیباست، یعنی قشنگ است یا کمال است؟ عدل زیباست! زیبایی جسمی یک حساب دارد، زیبایی حقیقت‌های

۴. سوره اعراف، آیه ۶۵؛ سوره هود، آیه ۵۰.

۵. سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

۶. سوره زمر، آیه ۶۲.

۷. سوره سجده، آیه ۷.

معنوی یک حساب دیگر دارد. عدل زیباست، علم زیباست، عقل زیباست، حیات زیباست، فلان نقاشی هم زیباست؛ اما وقتی گفتند طاوس زیباست؛ یعنی زیبایی بصر دارد، وقتی گفتند عدل زیباست؛ یعنی زیبایی بصیرت دارد.

ذات اقدس الهی هر چیزی را زیبا آفرید؛ یعنی زیبایی بصیرتی آفرید، نه آن طوری که طاوس زیباست. در ساختار خلقت، خرچنگ به همان معنا زیباست که طاوس زیباست. خرچنگ هر چه باید در تغذیه اش، در تولیدش، در ساختار باید داشته باشد، خدا به او داد. حالا زیبایی ظاهری برای طاوس است و برای خرچنگ نیست. زیبایی علمی و بصیرتی برای همه است، فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ که این «کان ناقصه» است.

سوره مبارکه «طه» بیان همین «أَحْسَنَ الخلق» بودن است که فرمود موسای کلیم (سلام الله علیه): ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾^۸ خدا هر چیزی را زیبا آفرید یعنی چه؟ یعنی هر چه لازمه بهزیستی یک خرچنگ است، یک پشه است، یک مورچه است و یک موش است را خدا به او داد. موش از این بهتر نمی شود. این پشه چه می خواهد در زاد و ولد و در تغذیه؟! هر چه می خواهد خدا به او داد. این ﴿أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ را آیه سوره مبارکه «طه» تفسیر کرد: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ همه اعضا و جوارح را به او داد، این شده آیه سوم.

درباره خصوص انسان هم که جهان برای انسان است، فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۹ این می شود آیه چهارم. بعد فرمود هیچ کسی نمی تواند این عالم را دست بزند. نه من عوض می کنم نه کسی دیگر. این با «لا» نفی جنس بیان کرده، ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^{۱۰} «لا» نفی جنس است، چرا؟ فرمود نه من عوض می کنم نه دیگری. من عوض نمی کنم، چون به أحسن وجه آفریدم. دیگری عوض نمی کند، چون قدرت ندارد. چه کسی می تواند این عالم را

۸. سوره طه، آیه ۵۰.

۹. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۱۰. سوره روم، آیه ۳۰.

عوض بکند؟! چون چنین است ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾، فرمود همه عالم که منظم هست، این طور نیست که هر کسی برای خودش بازی بکند، این طور نیست! عالم نظمی دارد، من خلیفه‌ای دارم، عالم باید تابع این خلیفه باشد و آن انسان است. کل این نظام را من برای انسان مسخر کردم: ﴿سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^{۱۱} تنها زمین نیست، دریا و صحرا نیست، تمام نظام سپهری، این مدرسه جهان بشریت است. انسان می‌تواند از اینها علم یاد بگیرد، عمل یاد بگیرد. گاهی بی‌سرنشین آپلو بفرستند، گاهی با سرنشین بفرستند، برود کره مریخ. فرمود هیچ چیزی در جهان نیست، مریخ و بالاتر از مریخ، چیزی نیست، مگر اینکه من برای شما خلق کردم: ﴿سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ لذا این آیه اختصاصی به «کما تقدّم»، اختصاصی به سوار شدن اسب و حمار ندارد، البته این دستور دینی هست که گفتند مستحب است کسی سوار مرکوب می‌شود، این آیه را بخواند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾^{۱۲}، بله، این جمله مستحب است؛ اما این اختصاصی به اسب و حمار ندارد. سوار کشتی شدن، اتومبیل شدن، سوار آپلو شدن، سوار هواپیما، می‌تواند این آیه را بخواند، این جمله‌ها را بخواند، این دعا را بخواند، مستحب هم هست! فرمود تمام جهان را من برای شما مسخر کردم.

بعد فرمود هیچ کمبودی، نه تنها درباره انسان و امثال انسان، بلکه در ساختار خلقت هم هیچ نقصی نمی‌بینید: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ﴾^{۱۳} همه چیز سرجایش محفوظ است. اختلاف هست، اختلاف برکت است؛ مثل اختلاف لیل و نهار، اختلاف فصول؛ اگر همیشه شب بود یا همیشه روز بود که نقص بود. باید قدری شب، قدری روز، بعد قدری زمستان، قدری تابستان تا زندگی سامان پذیرد: ﴿وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾^{۱۴} آیت است، برکت

۱۱. سوره لقمان، آیه ۲۰.

۱۲. سوره زخرف، آیات ۱۳ و ۱۴.

۱۳. سوره ملک، آیه ۳.

۱۴. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

است؛ اما تفاوت نیست، تفاوت یعنی این سلسله‌ای که هست، یک جای خالی داشته باشد، فوت بشود. تفاوت از فوت است. جایی، حلقه‌ای خالی باشد که این خلأ را چیزی پُر نکند، این طور نیست و اگر کسی خواست عمداً در این نظام خلأیی ایجاد بکند، تفاوتی ایجاد بکند - همان طوری که در بحث قبلی گفتیم - آبروی خود را می‌برد؛ مثلاً عدد پنج را که بین چهار و شش است، بخواهد با اختلاس یا نجومی بگیرد، این رسوا می‌شود. این را کجا می‌خواهد بگذارد؟ اگر این پنج را از بیت‌المال اختلاس کرد، کجا می‌خواهد بگذارد؟ هیچ جای عالم، جای مال حرام نیست. این بعد از شش سال، ده سال، پنجاه سال، کمتر به هر حال پیدا می‌شود و رسوا می‌شود. فرمود هیچ تفاوتی در عالم نیست، هر چیزی در سر جای خود است. اگر کسی اشتباهی کرد، چیزی را از جایی گرفت، فوراً باید برگرداند سرجایش بگذارد. این عالم است. اینها تابلوی این عالم است، این پنج، شش تا آیه تابلوی این عالم است.

پرسش: اگر فطرت انسان محدود است پس چرا عذاب او دائمی است؟

پاسخ: اگر چیزی فطری شد برای آدم، می‌شود ابدی؛ یعنی ابدی، زوال‌پذیر نیست. اگر چیزی ملکه شد، از سطح تن گذشت، شده جان، شده دل، می‌شود ابد. اگر ابد شد، باید عذاب ابد بچشد.

پرسش: فطرت که محدود است.

پاسخ: کار محدود است، روح محدود نیست. این کم‌کم اگر ملکه شد، می‌شود جاودان! الآن دو دو تا چهارتا چند سالت است؟ سال و ماه برمی‌دارد. اگر چیزی ملکه شد، جان را گرفت، دیگر می‌شود ابد. اگر ابد شد، عذاب ابد دارد. تا به روح نرسد، ملکه روح نشود، عذابش محدود است. اگر به جایی رسید که ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ﴾^{۱۵}، تو ای پیغمبر هم بگویی، بی‌اثر است، معلوم می‌شود که به جان او بست. وقتی به جان او بست، می‌شود

ابد، چون ابد است، عذاب ابد دارد. کار تا به آنجا نرسد، ابد نیست؛ لذا خیلی‌ها در آخر عمر مشکلات پیدا می‌کنند، پاک می‌شوند. در برزخ مشکل پیدا می‌کنند، پاک می‌شوند. در ساهره قیامت فشار می‌بینند، پاک می‌شوند. نشد! وارد جهنم می‌شوند بعد پاک می‌شوند، در ماه مبارک رمضان که در شب‌های افطار دارد یک عده زیادی از جهنم بیرون می‌آیند، بر پیشانی آنها نوشته «أُولَئِكَ عَتَقَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ»^{۱۶} پاک می‌شوند. اینها شرمنده‌اند که در پیشانی اینها نوشته «أُولَئِكَ عَتَقَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ»، از ذات اقدس الهی مسئلت می‌کنند که این شرم هم برطرف می‌شود، این پیشانی‌شان هم پاک می‌شود؛ اما آن که «خَالِدِينَ فِي النَّارِ»^{۱۷} آنها کم هستند، آنها کسانی هستند که صریحاً به رهبران الهی می‌گویند: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ عَظَّتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ»^{۱۸} چقدر بی‌ادبی می‌کنند! نمی‌گویند «سواء علينا أوعظت أم لم تعظ» با اینکه قاعده این است که این‌طور بگویند: «وعظت ام لم تعظ» می‌گویند: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ عَظَّتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ»، خیلی یعنی خیلی! این جمله دوم با اول فرق دارد. نظم اولی این است که بگویند «سواء علينا أوعظت ام لم تعظ»؛ اما بی‌ادبی کفرآمیز آنها به قدری است که می‌گویند: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ عَظَّتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ»! این گرفتار خلود است. تا گناه به جان نرسد و کفر ملکه جان نشود و از زمین و زمان نگذرد و ابدی نشود، خلود نیست. او البته کم است، «خَالِدِينَ فِي النَّارِ»، کم است در عالم.

بنابراین این چنین نیست که هر کسی پنجاه سال معصیت کرده با حرف شیخ انصاری در رسائل حلّ شود، این روایت را همین‌طور معنا کرده که این شخص هفتاد سال گناه کرده، چرا هفتصد سال بسوزد؟ در روایت دارد که نیتش این بود که اگر بماند، گناه می‌کند. این از غرر روایات ماست، نیتش بود؛ یعنی چه؟ با اینکه همه یعنی همه! همه فقها

۱۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۷۶.

۱۷. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۴.

۱۸. سوره شعرا، آیه ۱۳۶.

فتوایشان این است که نیت گناه، گناه نیست. کسی قصد کرده که غیبت بکند و نکرد، روی نیتِ نکرده کسی را نمی‌سوزانند. این روایت که از غرر روایات ماست، معنایش این است که گوهر جان او آن قدر آلوده ابد شد که تا ابد هم زندگی بکند، گناه می‌کند. نه اینکه چون نیتش این است که اگر فرصت کرد، گناه بکند روی کار نکرده، گناه می‌کند. خیر! این جان وقتی آلوده شد، دیگر قابل تطهیر نیست. این ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾^{۱۹} است.

غرض این است که فرمود ما همه این کارها را کردیم؛ منتها وجود مبارک نوح (سلام الله علیه)، چون ﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ﴾ بود ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾ بود، گاهی سخن از برهان توحیدی است که آیات بعد است که کلّ این نظام را او آفرید. این پنج، شش آیه را اگر خود دستتان باشد، تابلوی عالم در دستتان است. «کان تامه» چیست؟ «کان ناقصه» چیست؟ برهان عقلی چیست؟ نظم أحسن چیست؟ ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ چیست؟ چرا تبدیل پذیر نیست؟ حفظ اینها هم آسان است. جمعاً یک سطر است؛ ولی تابلوی عالم است که این باید برای همه ما ملکه باشد. ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾؛ یعنی من زیبا آفریدم، اینها به هم زدند. کسی که با زیبایی خلق خودش به هم بزند، خودش را انتحار بکند دست به خودکشی بزند، همین است.

پرسش: پدر و مادر مسئول بودند.

پاسخ: ما در صحنه‌ای از شما، در صحنه فطرت است، در صحنه عقل است، پیمان گرفتیم. شما را مثل آینه سرتان را خم کردیم، به خودتان نشان دادیم: ﴿أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ همه ما گفتیم: ﴿بَلَى﴾^{۲۰}. دو تا آیه یعنی دو تا آیه! دو تا دلیل در کنارش هست، فرمود ما این صحنه جهانی را، نه مربوط به زمان و زمین خاص باشد، این

۱۹. سوره نساء، آیه ۵۷.

۲۰. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

صحنه جهانی را آوردم تا کسی نگوید که پدر ما مشرک بود: ﴿إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا﴾^{۲۱} کذا و کذا. ما دهن همه را بستیم که هیچ نگوید، ما این کار را کردیم، برای اینکه ﴿إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ یا در سرزمین کفر بودیم. چه در زمین کفر چه در زمین دین، به ما فرمود در جان شما توحید را پُر کردیم. دست به جانتان نزنید. قدری به فکر خودتان باشید. قدری با جانتان، با قلبتان، سرتان را خم کردیم به شما نشان دادیم که چه کسی را می بینید؟ ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾، الآن هم همین است. این اگر در عالم ملکوت بود که ما الآن خبر نداشته باشیم که با دو یعنی دو! دو تا برهان اقامه کرده در سوره «اعراف»، فرمود ما این کار را کردیم تا دهن شما را ببندیم. تا کسی نگوید من در محیط کفر به دنیا آمدم یا پدر و مادر من مشرک بود! ﴿إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا﴾، ما درون شما را پُر از خدا، خدا، خدا کردیم. درون همه همین است. چرا انسان وقتی که مشکل شد می گوید: «الله»؟

پرسش: شما قبول ندارید که افراد در روی زمین متفاوت هستند؟

پاسخ: متفاوت هستند، درجات بهشت هم متفاوت است؛ اما این طور نیست که کسی بشود جهنمی! «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»^{۲۲} همه ما تابع این بیان هستیم، همه ما می گوئیم افراد مختلف هستند: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»، مردم این طور هستند: ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^{۲۳} گفته شد، سه تا آیه بود که مفصل بحث شد: یکی ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ بود، یکی ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾^{۲۴} بود، یکی ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾^{۲۵} بود که دیگر «لام» ندارد، البته افراد مختلف هستند؛

۲۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۳.

۲۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۷۷.

۲۳. سوره انفال، آیه ۲.

۲۴. سوره انفال، آیه ۴.

۲۵. سوره آل عمران، آیه ۱۶۳.

ولی هیچ کسی نمی‌تواند بگوید من دلیلی نداشتم، کافر شدم. دلیل در درون همه ما هست و آن فطرت است، آن صحنه هست.

به هر تقدیر وجود مبارک نوح (سلام الله علیه) قبل از اینکه آن براهین را اقامه کند که ﴿قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا﴾، آسمان را خلق کرد، زمین را خلق کرد، ما را با سه اصل از اصول دین «بما له من اللّوازم و الاحکام» هدایت کرد. فرمود خدا «واحدٌ لا شریک له»؛ فرمود: ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾. فرمود معاد حق است «لا ریب فیه»! فرمود: ﴿وَاتَّقُوا﴾. فرمود من پیغمبرم، فرمود: ﴿وَأَطِيعُوا﴾. لازمه توحید عبادت است، لازم را ذکر کرد. لازمه اعتقاد به معاد تقواست، تقوا را ذکر کرد. لازمه پذیرش رسالت اطاعت از رسول است، آن را ذکر کرد.

بعد برهان اقامه کرد که خدا هست، آفریدگار هست، نظم هست، قیامت هست، برهان هست. اوّل آمده لازم و ملزوم را کنار هم ذکر کرده: ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوا وَأَطِيعُوا﴾. این سه اصل از اصول دین را با فروع لازمه این اصول سه‌گانه یک‌جا ذکر کرده است، وگرنه صرف اینکه اگر برهان اقامه نکرده باشد: ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ به چه معناست؟ اگر دلیلی برای معاد نباشد «اتَّقُوا اللَّهَ» به چه معناست؟ این «اتَّقُوا اللَّهَ» از سنخ منصوب به نزع خافض است، «اتَّقُوا من الله»، گاهی حرف جرّ حذف می‌شود، می‌گویند: ﴿وَاتَّقُوا﴾، اینها منصوب به نزع خافض است و اگر رسالت او مطرح نباشد، دیگر ﴿وَأَطِيعُوا﴾ معنا ندارد.

بنابراین فرمود ما این کارها را کردیم، گفتیم: ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾، یک؛ ﴿وَاتَّقُوا﴾، دو؛ این شش امر است شش یعنی شش امر! سه اصل از اصول دین، سه فرع از فروع لوازم سه‌گانه آن اصول دین؛ ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ فرع بر توحید است. ﴿وَاتَّقُوا﴾ فرع بر معاد، چون اگر معاد نباشد، تقوا معنا ندارد. مهم‌ترین عاملی که انسان دست به خلاف

غنی‌برد، برای اینکه «یوم الحساب» است. اگر حساب و کتابی نباشد که انسان از هر کاری ایبایی ندارد. ﴿وَاطِيعُونَ﴾ یعنی به رسالت فکر کنید.

این ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ﴾، مسبب را به جای سبب نشانده است. ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ﴾ که تابع آنهاست؛ یعنی این کار را که انجام بدهید، توبه می‌کنید با این کارها، وقتی توبه کردید، باعث مغفرت ذنوب شماست. اینکه گفته شد هر گناهی با توبه بخشوده می‌شود برابر همین آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً﴾،^{۲۶} چون در ذهنش دارد که ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا﴾،^{۲۷} حتی مرتد به ارتداد فطری. در حکم فقهی آن احکام چهارگانه یعنی چهارگانه، آنها سرجایش محفوظ است؛ ولی بحث کلامی توبه مرتد فطری، مثل توبه مرتد ملّی کاملاً مقبول است. چنین نیست که اگر کسی توبه کرده است، در قیامت بسوزد. آن احکام فقهی‌اش سرجایش محفوظ است که مالش تقسیم می‌شود، خودش آلوده است، مسئله اعدام می‌شود و امثال آن، ولی حکم کلامی که قبول توبه است، از هر مرتدی؛ چه فطری، چه ملّی مقبول است. ممکن نیست کسی به درگاه خدا بیاید، بگوید آدم و خدا نپذیرد. این همه مشرکین، ملحدین، الآن هم توبه بکنند، توبه‌شان مقبول است. غرض این است که توبه مرتد فطری در کلام مقبول است، اینکه می‌گویند: «عدم قبول توبة المرتد الفطری»^{۲۸} در فقه هست، به لحاظ «احکام الاربعة». آن نجاستش، تقسیم مال هست و امثال آن.

فرمود این کار را انجام می‌دهیم، ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِكُمُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾، این ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ﴾، گرچه فعل، فعل مضارع است؛ اما ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ﴾؛ یعنی «ما سلف» را می‌بخشد نه آینده را. درباره آینده که غنی‌شود گفت که خدا گناهان آینده شما را می‌بخشد. آیه ۳۸ سوره مبارکه «انفال» این است که ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا

۲۶. سوره زمر، آیه ۵۳.

۲۷. سوره زمر، آیه ۵۴.

۲۸. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۱، ص ۱۸۵.

قَدْ سَلَفَ ﴿۱﴾، پس صرف «يَغْفِر» فعل مضارع، دلیل نیست. اگر در اینجا دارد می‌بخشد، چون «يَغْفِر» مضارع است، نه
یعنی گناهان آینده را. اگر گناهان آینده را ببخشد؛ یعنی شما مکلف نیستید. گناهان آینده را که نمی‌شود گفت: «يَغْفِر».
گناهان گذشته را «يَغْفِر»، با چه چیزی «يَغْفِر»؟ با توبه.

پرسش: ...

پاسخ: در سوره مبارکه «فتح» و اینها هم گذشت که آنجا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل
موسای کلیم است در همین ذیل این آیه این بحث آمده که ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾، ^{۲۹} هیچ یعنی
هیچ! هیچ ارتباطی بین فتح مکه با بخشودن گناهان گذشته و آینده نیست. فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾، ^{۳۰} تا
گناهان گذشته و آینده تو بخشیده بشود؟ چه ارتباطی بین فتح و بخشش گناه است؟ ثانیاً کسی که معصوم است نه در
گذشته گناه دارد نه در آینده. ثالثاً گناه آینده را ببخشد؛ یعنی تو تکلیف نداری! معقول یعنی معقول نیست که گناهان
آینده را ببخشد. اگر بگویند گناهان آینده بخشیده است؛ یعنی چه؟ یعنی تو آزادی، رها هستی.

همه اینها نشان می‌دهد که فتح مکه یا غیر مکه برای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نظیر پیروزی
کلیم حق بود. موسای کلیم عرض کرد: خدایا! من سابقه‌ای دارم، جوانی را کشتم، اگر بخواهم بروم، نزد اینها مذنب
هستم؛ ﴿لَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾، ^{۳۱} من نزد اینها گناهکار هستم، نه من نزد تو! وجود مبارک حضرت هم در جنگ‌های بدر
و امثال بدر که خیلی‌ها را از بین برده است در قلیب بدر انداخت، نزد آنها مذنب بود. فرمود فتح مکه را کردیم تا

۲۹. سوره فتح، آیه ۲.

۳۰. سوره فتح، آیه ۱.

۳۱. سوره شعراء، آیه ۱۴.

تمام این ذنب‌های بشری بخشیده شود. هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین فتح مکه و بخشش گناه نیست تا بگوییم گذشته و آینده!

پرسش: آن روایاتی که می‌فرماید هر کسی که به زیارت سیدالشهداء برود گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده می‌شود.

پاسخ: آن آینده یعنی توفیق پیدا بکند که آینده گناه نکند، وگرنه هیچ ممکن نیست، اگر گناه آینده بخشیده شود؛ یعنی شخص مکلف نیست! اصلاً این معقول نیست. اگر بگویند که گناهانی که بعد می‌کنی، خدا بخشید؛ یعنی مکلف نیستی! می‌خواهی نامحرم را نگاه بکنی، بکن! معقول یعنی معقول نیست. اینکه فرمود آینده را می‌بخشد؛ یعنی توفیق می‌دهد آدم گناه نکند. نه اینکه - معاذالله - اگر کسی رفته زیارت بعد تکلیف از او «رُفِعَ الْقَلَمُ»^{۳۲} بشود، اینکه نیست. آنجا هم ﴿لَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾ ذنب مردمی است، وگرنه ذات مقدس حضرت که معصوم مطلق بود، هیچ راهی برای ذنب نداشت.

پرسش: ...

پاسخ: نه، آن تقدم و تأخری که در آنجا دارد «کما تقدم»؛ یعنی جدیدی و قدیمی، نه یعنی آینده. آنهایی که فرمودند، این طور فرمودند. همین‌جا هم همین گونه فرمودند: «ما تقدم و تأخر»؛ یعنی جدید و قدیم. تعبیر عرفی هم هست. نه اینکه آینده! گناه آینده اگر بخشیده شود؛ یعنی تکلیف نداری. این شدنی نیست! از گناهان جدید و قدیم تعبیر می‌کنند به «ما تقدم و ما تأخر»، این تأخرش می‌شود نسبی نه «ما تأخر»؛ یعنی «ما یأتی».

وجود مبارک نوح به اینها فرمود اوّل این کار را انجام بدهید، با این کار توبه می‌کنید، این ﴿يُغْفِرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾ است و قاعده جَبّ هم که «الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ»^{۳۳} یک قاعده فقهی خوبی هم هست، مورد اعتبار و استناد علمی و عملی فقها هم هست، درباره آن مسائلی مثل زکات و خمس و امثال آن است، هیچ نمازی را قضا ندارد؟ هیچ روزه‌ای را قضا ندارد، هیچ کفّاره و چیزی را که بدهکار بود، لازم نیست بدهد؛ البته حقوق مالی دیگران را باید بدهد، نه اینکه آینده را ببخشد.

در سوره مبارکه «انفال» همین‌طور است، آیات دیگری هم که دارد: ﴿رَجَسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾ شد، در همین بخش‌ها هم دارد در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «توبه» دارد که ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾^{۳۴} چرا ﴿رَجَسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾؟ در برابر مؤمنین فرمود: ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^{۳۵} چرا؟ چون یک مطلب جدیدی است، یک؛ فهم تازه‌ای کردند، دو؛ برابر آن عمل کردند، سه، پس «زادتم ایماناً الی ایمانهم». اینها چرا ﴿زَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾؟ چون وحی جدید است، یک؛ این وحی جدید را انکار کردند، دو؛ برابر آن هم عمل نمی‌کنند، سه؛ ﴿زَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾. هر وحی‌ای که نازل می‌شود، آنها ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾، اینها ﴿زَادَتْهُمْ رِجْسًا﴾، این آیه سوره مبارکه «توبه» ناظر به هر دو قسمت است؛ آیه ۱۲۴ سوره «توبه»: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾، برابر این باور می‌کنند، یک؛ ایمان پیدا می‌کنند و عمل می‌کنند، دو؛ درجات آنها زیاد می‌شود، سه. ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾، چرا؟ چون یک عکس العمل جدیدی نسبت به اصل وحی

۳۳. المجازات النبویّة، ص ۶۷؛ عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۵۴.

۳۴. سوره توبه، آیه ۱۲۵.

۳۵. سوره انفال، آیه ۲.

است، عکس العمل جدیدی نسبت به لازمه وحی است. عکس العمل جدیدی نسبت به عمل به وحی است. اینها ﴿زَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾. اینها سه مرتبه پایین می‌روند، آنها سه مرتبه بالا می‌آیند.

﴿وَمَا تَوْا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ در اینجا هم دارد که کفرشان زیاد می‌شود: ﴿فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾ همین است. بیشتر فرار می‌کنند؛ یعنی کفرشان عمیق‌تر می‌شود. کفر تا به جایی می‌رسد که وجود مبارک نوح عرض کرد که ﴿إِنْ تَذَرَهُمْ﴾، اینها بچه‌هایشان مؤمن نمی‌شوند. ﴿لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾، ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ﴾، یعنی «لیتوب»، اولاً؛ «و لتغفر لهم»، ثانیاً. من دعوت نکردم که تو اینها را بیامرزی! دعوت کردم که توبه کنند، اولاً؛ این مسبب به جای سبب نشسته است، ﴿لَتَغْفِرَ لَهُمْ﴾، ثانیاً.

﴿لَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾، گاهی اینها لباس‌هایشان را روی سر می‌گذارند، برای اینکه پیغمبر را نبینند، بی ادبی می‌کنند، گاهی هم خودشان را می‌پوشانند که شناخته نشوند. هر دو در قرآن کریم آمده است. حالا اینجا که فرمود: ﴿جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ﴾ که گوش ندهند. ﴿وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ﴾ که تو را نبینند. گوش ندهند، می‌توانند فرار کنند و اصلاً می‌خواهند بی ادبی کنند که گوش ندهند و حرف‌های تو را نشوند: ﴿جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾.

در آیه پنج سوره مبارکه «هود» این است: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ﴾؛ خم شده می‌روند که شناخته نشوند.

«فتحصل أن لهم امرين»: گاهی می‌خواهند حرف او را نشنوند، پارچه روی سرشان می‌کشند. گاهی می‌خواهند او نبیند، خمیده می‌روند: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ﴾، «انشاء»؛ یعنی خمیدن و انعطاف. تشنیه را که تشنیه می‌گویند، برای

اینکه «کلّ واحد» منشی و منعطف به دیگری است. دو شیء بیگانه را که تشبیه نمی‌بندند، انسان و حجر را که تشبیه نمی‌گویند، نمی‌گویند «هما». اگر دو تا انسان باشد، دو تا حجر باشد، جا برای «هما» است؛ یعنی «کلّ واحد ینشی و ینعطف الی الآخر»، اگر انعطاف نباشد و اثنا نباشد، تشبیه نیست، مگر مجازاً. اگر اثنا باشد، خمیدگی و انعطاف باشد، جای برای تشبیه است: ﴿يَتُشَوْنَ صُدُورَهُمْ﴾؛ یعنی سر خم می‌کنند، کمان می‌کنند، انعطافی بیرون بروند. ﴿يَتُشَوْنَ صُدُورَهُمْ لَيَسْتَخِفُّوا مِنْهُ﴾؛ تا اینکه پیغمبر آنها را نبیند.

بنابراین گاهی اینها خودشان را می‌پوشانند که پیغمبر را نبینند؛ مثل کار نوح. گاهی هم درباره وجود مبارک پیغمبر اسلام این کار را می‌کردند: ﴿أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ﴾، ذات اقدس الهی از سرّ و علن همه اینها باخبر است، ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»